

آرایه کنایه در ادبیات عامیانه شبانکاره

صفر امانی^۱، سیدمجتبی حسینی^۲، سیدمحمود سیدصادقی^۳

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: dr.smho@gmail.com

چکیده

کنایه آخرین باب از علم بیان سنتی است (مجاز، تشبیه، استعاره، کنایه) که به معنای پوشیده سخن گفتن و یا رساندن مقصود خود به مخاطب به طور غیرمستقیم است. در واقع کنایه یکی از جذاب‌ترین و زیباترین اسلوب‌های هنری سخن به شمار می‌رود. در ادبیات عامیانه شبانکاره نیز از این آرایه بهره گرفته شده است و به عبارتی دیگر یکی از کاربردی‌ترین صنایع ادبی که به وفور در گویش این منطقه یافت می‌شود، کنایه است. پژوهش حاضر با استفاده از روش میدانی و کتابخانه‌ای به بررسی کنایات محلی موجود در گویش شبانکاره پرداخته است که نتایج این تحقیق آن است که این کنایات قبل از این که فراموش شوند جهت استفاده زبان‌شناسان و پژوهشگران ضبط و ثبت گردد و مورد استفاده قرار گیرد. در این پژوهش نگارنده سعی کرده است کنایات محلی را به استناد مبانی نظری و علوم بیان و فنون بلاغت مورد بررسی قرار دهد و انواع کنایه را به لحاظ مکنی عنه و به لحاظ وضوح و خفا بیان کند.

کلیدواژه‌گان: کنایه، اصطلاحات محلی، گویش شبانکاره، ادبیات عامیانه



شیوه استناددهی: امانی، صفر، حسینی، سیدمجتبی، و سیدصادقی، سیدمحمود. (۱۴۰۵). آرایه کنایه در ادبیات عامیانه شبانکاره. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۴(۲)، ۱-۱۵.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۰ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۷ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۴ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ: ۱ تیر ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

The Rhetorical Device of Irony in Shabankareh Folk Literature

Safar Amani¹, Sayed Mojtaba Hosseini^{1*}, Seyed Mahmood Seyed Sadeghi¹

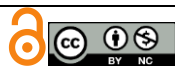
1. Department of Persian Language and Literature, Bu.C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran

*Corresponding Author's Email: dr.smho@gmail.com

Abstract

Irony is the final category within the traditional science of rhetoric (including metonymy, simile, metaphor, and irony), and it denotes an indirect mode of expression through which the speaker conveys meaning in a veiled or non-explicit manner. In effect, irony is considered one of the most engaging and aesthetically refined artistic techniques in discourse. In the folk literature of the Shabankareh region, this rhetorical device has been widely employed; indeed, irony constitutes one of the most functional and frequently occurring literary devices in the local dialect of this area. The present study, utilizing both fieldwork and library-based research methods, examines local ironic expressions found in the Shabankareh dialect. The findings of this research indicate the necessity of documenting and preserving these expressions—prior to their potential disappearance—for use by linguists and researchers. In this study, the author attempts to analyze local ironic expressions based on theoretical foundations drawn from the science of rhetoric and the principles of eloquence, and to classify types of irony both in terms of their referential object (makni 'anhu) and in terms of their degree of explicitness or implicitness.

Keywords: *Irony, Local Expressions, Shabankareh Dialect, Folk Literature*



How to cite: Amani, S., Hosseini, S. M., & Sadeghi, S. M. S. (2026). The Rhetorical Device of Irony in Shabankareh Folk Literature. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(2), 1-15.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 10 January 2026

Revise Date: 16 April 2026

Accept Date: 24 April 2026

Publish Date: 22 June 2026

مقدمه

حال با توجه به داشتن منابع غنی فرهنگی بومی که ریشه در افکار و اعتقادات گذشتگان ما دارد و حاوی نکات اخلاقی، اجتماعی، فلسفی، دینی و ادبی می‌باشد، این سؤال مطرح است که چرا نسبت به ادبیات عامیانه این سرزمین تاکنون توجهی نشده و تحقیقی عالمانه و ژرف صورت نگرفته است؟ چرا از سوی مراجع علمی، بستر مناسبی برای شروع و گسترش فرهنگ بومی مردم این منطقه فراهم نمی‌شود تا اصالت و هویت فرهنگی آنها حفظ شود و این گنجینه ادبی بومی به دست فراموشی سپرده نشود؟

با توجه به اینکه انقراض گویش‌ها و اصطلاحات محلی یک مسئله جدی است، به نظر می‌رسد بررسی اصطلاحات و کنایات محلی در جهت حفظ و بقای گویش یک منطقه، امری ضروری و مهم است. نگارنده در این پژوهش سعی کرده است با استناد به مبانی نظری و علوم و فنون بلاغت، کنایات محلی را مورد پژوهش و بررسی قرار داده و انواع آنها را به لحاظ کنایه مکنی‌عنه و کنایه وضوح و خفا ذکر نماید و کاربرد آنها را بیان کند تا قبل از فراموشی، جهت استفاده از زبان‌شناسان و پژوهشگران، ضبط و ثبت شود.

از آنجا که کنایه یکی از اجزای علم بیان است، بررسی و تدبر در کنایات محلی که هدف آن گردآوری کنایات و توصیف علمی آن می‌باشد، می‌تواند نقش مؤثری در راستای تبیین تاریخ، فرهنگ و هویت یک قوم ایفا کند که به نظر می‌رسد کار تازه‌ای باشد، هرچند که پژوهشگران دلسوزی در این مسیر گام‌هایی برداشته‌اند؛ اما هنوز احساس می‌شود یک خلأ فرهنگی وجود دارد که نیاز به پژوهش و تحقیق بیشتری در این راستا می‌باشد.

در این پژوهش، برای بررسی شناخت ماهیت کنایات محلی و اصطلاحات عامیانه و اهمیت آن، از دو روش میدانی و کتابخانه‌ای استفاده شده است. در روش کتابخانه‌ای، به کتاب‌های مختلفی در زمینه تعبيرات عامیانه و اصطلاحات محلی پژوهشگران و نویسندگان حوزه ادبیات عامیانه استان رجوع شده است. همچنین

کشور ایران با تمدن چندین هزارساله و اقلیم‌های متفاوت، دارای زبان و گویش‌های مختلفی است. در هر سرزمینی، زبان و گویش هر قوم، نماد هویت و تاریخ فرهنگ آن ملت است. با تمام اهمیتی که زبان و گویش‌ها دارند، نکته حائز اهمیت این است که هم‌اکنون اغلب گویش‌ها و اصطلاحات محلی در حال فراموش شدن هستند یا منسوخ شده‌اند. گویش شبانکاره یکی از گویش‌های جنوب غربی ایران است که در منطقه شبانکاره، در فاصله ۹۵ کیلومتری شمال شرق بندر بوشهر، تکلم می‌شود. این گویش در کنار گویش دشتستانی، گناوه‌ای و لیراوی، یکی از چهار گویش شمالی استان بوشهر است (1).

یکی از کاربردی‌ترین صنایع ادبی که به وفور در زبان این منطقه یافت می‌شود، آرایه کنایه است. به طوری که در گفت‌وگوهای محاوره‌ای، اشعار و ترانه‌های محلی، داستان‌ها و قصه‌های عامیانه و تصنیف‌های عروسی، کاربرد فراوانی دارد و به زندگی آنها رنگ و بوی خاصی بخشیده است، تا جایی که با پوست‌واستخوان آنها عجین شده است.

«آنچه مهم‌تر به نظر می‌رسد این است که این اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های در بطن جامعه و درون قلوب و از دهان مردم آن جامعه نقش می‌گیرد و چیزی جز چکیده فرهنگ مردم آن سرزمین و فرهنگ منسجم و مدرن همان مرزوبوم نیست» (2).

استاد جلال‌الدین همایی در کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی بیان داشته‌اند: «کنایه در لغت به معنای پوشیده سخن گفتن و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند؛ بنابراین، کنایه یکی از جذاب‌ترین اسلوب‌های هنری سخن محسوب می‌گردد، به طوری که در ادبیات عامیانه مردم شبانکاره نیز از این آرایه بهره گرفته شده است.

برای تحلیل بهتر موضوع در جنبه بلاغی و زیبایی‌شناسی، از متون ادبی بلاغت و صناعات ادبی جلال‌الدین همایی و بیان و معانی سیروس شمیسا و... استفاده شده است. در روش میدانی، برای جمع‌آوری و ثبت کنایات و اصطلاحات محلی شبانکاره، از افراد میان‌سال و کهن‌سال منطقه، به روش مصاحبه، اطلاعات جمع‌آوری شده است. سپس اطلاعات جمع‌آوری شده در موضوعات مختلف دسته‌بندی شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. در روش کتابخانه‌ای از دو روش سنتی و دیجیتالی استفاده شده است که در روش کتابخانه دیجیتالی، با جست‌وجو در پایگاه‌های استنادی، بانک‌های اطلاعاتی و کتابخانه‌های دیجیتالی، چکیده‌یافتن کامل کتاب‌ها و مقالات را مورد بررسی و مطالعه قرار داده است. همچنین از ابزارها و روش‌هایی نظیر اینترنت موبایل و سایت‌ها در فضای مجازی، اقدام به گردآوری اطلاعات از طریق مصاحبه و پرسش‌نامه شده است. در روش کتابخانه سنتی، از متن‌خوانی، فیش‌برداری، تصویرخوانی و سندخوانی استفاده شده است. در روش میدانی، از طریق مشاهده، مصاحبه، پرسش‌نامه و بحث و تعامل گروهی اقدام شده است.

در عصر حاضر که روند ظهور صنعت تکنولوژی، مدرن شبکه‌های اینترنتی و فضای مجازی در جهان گسترده شده است، بازتاب فراوانی بر دامنه علم و فرهنگ جوامع بشری گذاشته است، به طوری که علاوه بر تغییرات سبک زندگی، در حوزه ساختار اجتماعی، جغرافیایی و فرهنگی مردم هم تأثیراتی بر جای گذاشته است. مصادف با ورود صنعت نوین به کشور، سیر ورودی لغات نامستعمل و اصطلاحات بیگانه هم به داخل کشور افزایش یافته است، به طوری که فاصله مردم را با فرهنگ بومی و دیرینه خود بیشتر کرده است. همچنین مهاجرت قشر جوان تحصیل‌کرده جویای کار به سمت شهرها، سبب فاصله گرفتن از گویش خود شده است. به همین دلایل، احساس می‌شود یک خلأ فرهنگی در بین یک قوم وجود دارد که به همین منظور، اهمیت تحقیق در این

موضوع را دوچندان می‌کند. از آنجا که کنایات به‌عنوان یکی از ارکان و اجزای مهم زبان محسوب می‌شود، بنابراین کنایات شکل‌گرفته در گویش شبانکاره نیز به‌عنوان یکی از جذاب‌ترین و زیباترین بخش‌های اسلوب هنری قابل احترام هستند و باید به آنها توجه ویژه‌ای نمود؛ بنابراین بسیار ضروری است که پژوهشگران و دلسوزان عرصه فرهنگ نسبت به جمع‌آوری و ثبت اصطلاحات و کنایات محلی اقدام نمایند و از نابودی بخش مهمی از میراث فرهنگ شفاهی کهن جلوگیری نمایند. استاد شفیع کدکنی می‌گوید: «کنایه نیز از طبیعی‌ترین راه‌های بیان است که در گفتار عامه مردم و امثال‌وحکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت. جست‌وجو در امثال و نکته‌های رایج در زبان مردم، این موضوع را به خوبی روشن می‌کند و در شعر، به‌خصوص در انواع هجو، قوی‌ترین راه القاء معناست» (3).

پیشینه پژوهش

علی‌رغم کارکرد دیرینه کنایات در زبان و ادبیات عامیانه، لیکن درباره فرهنگ کنایات در گویش مردم شبانکاره تاکنون پژوهش قابل‌ملاحظه‌ای مشاهده نشده است. البته پژوهشگرانی چون فرخ حاجیانی و داریوش رستمی، در یک تحقیق علمی، زبان و گویش مردم شبانکاره را مورد بررسی و شناخت ریشه‌یابی قرار داده‌اند و در بخشی از این تحقیق به اصطلاحات محلی پرداخته‌اند؛ ولی به طور اختصاصی در موضوع بررسی کنایات محلی، تحقیق مجزایی صورت نگرفته است. نگارنده در این پژوهش تلاش نموده است که با دقت نظر و وسواس، کنایات موجود در ادبیات عامیانه شبانکاره را به رشته تحریر درآورد و بدین صورت، باعث ماندگاری این بخش از اجزای مهم ادبیات عامه شود.

بحث و بررسی

معرفی شبانکاره

شهر شبانکاره (ده‌کهنه قدیم)، مرکز بخش شبانکاره از توابع استان بوشهر، شهرستان دشتستان، که در فاصله ۹۵ کیلومتری شمال

در اصطلاح، سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند.»

همچنین در تعریف کنایه می‌توان گفت: ذکر جمله یا ترکیبی است که به جای معنی ظاهری، مراد یکی از لوازم معنی آن است. به الفاظ و معنای ظاهری، مکنی^۲ به و به معنای مقصود، مکنی^۳ عنه می‌گویند. مثلاً در جمله «در خانه‌اش باز است»، مراد این است که او مهمان‌نواز و بخشنده است؛ زیرا یکی از لوازم مهمان‌نواز بودن این است که در خانه شخص بر روی مردم باز باشد. باز بودن در خانه مکنی^۳ به و مهمان‌نواز بودن مکنی^۳ عنه است (4).

به طور طبیعی، هر انسانی از شنیدن کلام ادبی که به طور رمزگونه بیان شود، لذت می‌برد و همین رازآلود بودن کنایه است که مخاطب را مجذوب خود می‌کند. در کتاب قرآن کریم نیز به صورت فراوان از هنر کنایه استفاده شده است. مثلاً خداوند در قرآن کریم، آیه ۶۰ سوره غافر، می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در اینجا «ادعونی» کنایه از توجه به خدا و اطاعت از اوست. همچنین در کتب نهج‌البلاغه و بسیاری از شاعران و نویسندگان بزرگ و نامی ایران، آرایه کنایه بسیار مشهود است.

بررسی و کاربرد اصطلاحات کنایی در گویش شبانکاره

در این پژوهش، به نوع کنایه و کاربرد آن با ذکر مصادیق اشاره می‌شود. به دلیل عوامل گوناگونی چون شرایط اقلیمی و تغییر فرهنگ و سبک زندگی، برخی از این کنایات دیگر کاربردی ندارند و به انزوا رفته‌اند و فهم و درک آن برای نسل نوبسی مشکل است. در ابتدا برخی کنایه‌ها را به لحاظ مکنی^۳ به، به مکنی^۳ عنه بررسی می‌کنیم که سه قسم است:

کنایه از موصوف (اسم)

در این کنایه، وصف اسمی را می‌گوییم و از آن، خود اسم را اراده می‌کنیم. مثال: چارقلم سفید (car-qelam-sefid): چارپا،

شرقی بندر بوشهر و در حوزه آبریز رود حله قرار دارد. این شهر بر اساس سرشماری رسمی سال ۱۳۹۵، تعداد ۷۹۰۰ نفر جمعیت داشته است و دارای ۴۳ روستا می‌باشد. نام برخی از این روستاها عبارت‌اند از: خلیفه، سمیعا، چهل‌زرعی عجم، چهل‌زرعی عرب، عطیبه، دهداران، شاه‌پروز، محمدجمالی، ذکریابی، قلابی، لاپیه، خیارزار، چاه‌زنگی و...

زبان و گویش مردم این خطه فارسی دشتستانی، آمیخته‌ای از برخی واژگان فارسی باستان و پهلوی است که هنوز در برخی روستاها تکلم می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان واژه‌های کلک (Kelak) به معنی منقل‌گلی، تُنک (Tonok) به معنی نازک و یخنی (Yakhni) به معنی آبگوشت به همراه نان را نام برد.

شغل اصلی مردمان شبانکاره، از دیرزمان تاکنون، دامداری و کشاورزی بوده است. شرایط سخت اقلیمی این منطقه، همواره مردمانی ساده‌دل، باصفا و سخت‌کوش را در دامن خود پرورش داده است. گویش روان و جذاب مردم این سرزمین، حاوی اصطلاحات شیرین و کنایات نغزی است که هر رهگذری را مجذوب خود می‌کند.

در این پژوهش سعی شده است نسبت به حفظ و نگهداری اصطلاحات کنایی مردم این خطه که بازتاب اندیشه و عقاید نیاکان و گذشتگان است و به عنوان میراث ادبی این قوم محسوب می‌شود، اهتمام ورزیده شود تا دستخوش فراموشی نشوند و جهت استفاده پژوهشگران و دست‌اندرکاران ادب، ثبت و ضبط گردند.

تعریف کنایه و کارکرد آن در ادب فارسی

کنایه (irony) در لغت به معنای پوشیده سخن گفتن و یا به عبارتی دیگر، سخن گفتن به شیوه غیرمستقیم است. کنایه در واقع یکی از صور سخنوری در ادب فارسی است، به طوری که دانشمندان علم بیان از دیرزمان تاکنون به آن اقبال نموده‌اند.

استاد جلال‌الدین همایی در کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی خود بیان داشته‌اند: «کنایه در لغت به معنای پوشیده سخن گفتن و

چهارقلم (چهار دست‌وپا). کنایه از اسبی که دست‌وپایش سفید است.

آدم حلال‌زاده (adem-e-helal-zade): کنایه از شخصی که پاک‌نیت و صادق است. وقتی در جایی ذکر خیر او می‌شود، به‌موقع حاضر می‌شود. این‌گونه می‌گویند: آدم حلال‌زاده به نُه، تا گپش زدُم اومه.

لَهوُز (lahvoz): در معنی فرد ضعیف‌الجثه می‌گویند؛ اما کنایه از شخص تهیدست است، کسی که فقیر است و مالی ندارد. می‌گویند فلانی آدم لَهوُزیه.

مارشوبافه (Mar-Šou-bafe): ماری که زیر خرمن می‌رود و به‌موقعش نیش می‌زند. کنایه از شخص بدجنس و خطرناک است. معادل آن: مار لیم (Mar-Lim) و گَه شو او (ka-Šou-ow)، گاه زیر آب است.

کُم [شکم] گَند [خسیس] (Kom-gand): کنایه از شخص شکمو است، کسی که هیچ‌وقت سیر نمی‌شود. اصطلاح کُمین (Komin) هم کنایه از همین است.

کُم اصطلاح عامیانه است که در معنی شکم است. گَند به معنای خسیس گفته می‌شود.

گَندِ گدا [شخص خسیس] (gande-geda): کنایه از شخص خسیس است، کسی که مالی دارد و در قبال درخواست دیگران، از دادن مال خود امتناع می‌ورزد. معادل آن، یعنی ناخن‌خشک، در کتاب بیان و معانی دکتر سیروس شمیسا آورده شده است (4).

سرگُت [بزرگ، پهن، دراز] (sar-got): سرپهن، کنایه از احمق است. معادل آن عریض‌القفا است و در مقابل کسی که حرف‌های نسنجیده و احمقانه می‌زند، می‌گویند فقط سری گُت کردیه (فقط سری بزرگ کرده‌ای).

کنایه از صفت

مکنی‌به صفت است که باید متوجه صفت دیگری (مکنی‌عنه) شد. یعنی از یک صفت، صفت دیگری به ذهن متبادر می‌شود.

در شعر، «دهر سیه‌کاسه‌ای است / ما همه مهمان او / بی‌نمکی تعبیه است / از نمک‌خوان او» (خاقانی). مثلاً از سیاه‌کاسه، کثیف و بخیل دریافت می‌شود و از بی‌نمکی هم بی‌مزه‌ای. به‌عنوان نمونه، در گویش شبانکاره می‌توان به این اصطلاحات اشاره کرد:

خُنک [سبک‌وضع] (xonok): از ویژگی‌های فرد لاابالی است. می‌گویند فلانی آدم خنکی است؛ یعنی سبک‌وضع است، کسی که در مقابل دیگران حرف‌های ناشایست و نسنجیده بزند.

لُق [لاشه، اندام] دراز (Laq-deraz): معادل درازبالا، به معنی نادان، به کار می‌رود.

مثلاً شخصی که قدش بلند شده، ولی ادب و معرفت ندارد، به او می‌گویند فقط لقی دراز کردیه یا سیل [نگاه] لغت کردیه؛ یعنی نگاه به قدت کرده‌ای؟

کنایه از فعل با مصدر

این نوع کنایه، رایج‌ترین نوع کنایه است و کاربرد زیادی در زندگی مردم دارد. کنایه مصدری (مکنی‌به) در معنای فعل یا مصدر دیگری (مکنی‌عنه) به کار می‌رود. به‌عنوان مثال، دست‌کفچه کردن به معنی گدایی کردن است، یا به صحرا افکندن، کنایه از آشکار کردن است؛ زیرا صحرا لخت است و همه چیز در آن نمایان است.

مثال‌هایی در گویش شبانکاره

پس دل انداختن (pese-del-endaxtan): پشت دل انداختن، به مفهوم تعلق‌ورزیدن در کاری. کسی که به دلایل و بهانه‌های مختلفی در انجام کاری امروز و فردا می‌کند. معمولاً این افراد تنبل و سست‌اراده‌اند.

مُر [جمع‌شدن] اویدن (mor-a-vidan): اصطلاح مُر در گویش محلی به معنی جمع‌شدن است. اصطلاح ویدن، مخفف و اویدن در معنی فعل شدن است. این کنایه از شخصی است که به دلیل ارتکاب به تخلفی در گذشته، در میان دیگران شرمنده می‌شود. می‌گویند فلانی مُراوی؛ یعنی دست‌وپایش را جمع کرد. معادل آن در ادبیات فارسی آب‌شدن است. کسی که می‌گوید من در مقابل

وی آب شدم؛ یعنی خجل شدم. از دیگر معادل آن، سرافکنده شدن، به معنی خجل و شرمساری، است.

مُنْگه [شکوه کردن] دادن (Monge-dadan): کنایه از زیر لب شکوه کردن است. وقتی کسی از مسئله‌ای ناراحت است و به طور غیرمستقیم و آهسته اظهار ناراحتی می‌کند، می‌گویند مُنْگه می‌دهد یا فلانی آدم مُنْگ‌منگویی است. در گویش دشتی، ناله و گریه آرام است.

پَل پَل کردن (palpal-kerdan): به معنای دست‌وپازدن حیوانات (مرغ، گوسفند، کبوتر) موقع جان‌دادن است. کنایه از بی‌قراری و ناآرامی است. مرغکو هاسی [اصطلاح انجام کاری در زمان حال است. مثلاً می‌گویند: هاسی چه ایکنی؟ (دارید چه کار می‌کنید؟)] پَل پَل می‌کنه (آن مرغ دارد جان می‌دهد).

گِر در آوردن (ger-derovordan): کنایه از مشکل مداوم در کار است. وقتی گره‌ای یا مشکلی در کاری پیش بیاید که به‌سختی قابل حل شدن است، می‌گویند کارِکو (Kare-kou) گِر در آورده یا به عبارتی گِر تو کاره.

چِش [چشم] زدن (Čes-zedan): می‌گویند فلانی چِش زده یا چِش خَرده [چشم خورده]، کنایه از زخم چشم است. یعنی کسی که به واسطه مال زیاد یا عزیز بودن در نظر دیگران خوب جلوه می‌کند، زخم چشم می‌خورد و برای او دردسر ایجاد می‌شود.

موس مُرو کردن (Mous-Morou kerdan): کسی که دنبال چیزی می‌گردد، کنایه از تملق و چاپلوسی است.

چو [چوب] شو [زیر] چاله کردن (Čou-Šou-Čale kerdan): چوب زیر چاله می‌کند. چاله همان گودال پر از آتش است. کسی که چوب زیر شعله آتش می‌کند تا شعله‌ورتر شود، کنایه از کسی است که آتش فتنه را بیشتر می‌کند و بین دو یا چند نفر را می‌خواهد خراب کند. معمولاً در بین خانواده‌ها اتفاق می‌افتد. گاهی اوقات، به دلایل گوناگونی، در تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه هم رخ می‌دهد.

کنایه قریب و بعید

کنایه به لحاظ انتقال معنای مقصود، ممکن است قریب یا بعید باشد. در کنایه قریب، ربط بین لازم و ملزوم به‌آسانی دریافت می‌شود؛ در نتیجه، انتقال از مکنی به مکنی عنه به‌آسانی صورت می‌گیرد و مخاطب به راحتی متوجه مقصود می‌شود؛ مثل چشم بر چیزی داشتن، کنایه از منتظر بودن و امید داشتن است.

مثال در گویش شبانکاره

چِش و راتم (Čes-vo-ra-tom): چشم به راحت هستم. کنایه از منتظر بودن است. از چِش، نگاه و انتظار و از راه، قدم و آمدن کسی متبادر می‌شود که در گذشته، به دلیل عدم وسایل ارتباطی، همچنان خانواده‌ها در انتظار آمدن مهمان، همسر و یا فرزند خود از راه دور می‌بودند.

چالَش [اجاقش] کور [خاموش] (Čalas-kure): اجاقش خاموش است. کنایه از کسی است که فرزند ندارد. گذشتگان همواره فرزند را چراغ‌خانه می‌دانستند و به کسی که فرزندی نداشت، می‌گفتند: چالَش کور.

اما اگر ربط بین لازم و ملزوم به‌سختی فهمیده شود، انتقال معنای مقصود هم به‌دشواری دریافت می‌شود که به آن کنایه بعید می‌گویند. به طور مثال، می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم. البته ناگفته نماند این کنایات، هرچند که به نظر می‌رسد بعیدند، ولی به دلیل تکرار و استعمال آنها در زبان عامیانه، برای نسل‌های دهه‌های گذشته قابل فهم و درک هستند؛ ولی برای نسل جوان امروز به‌سختی قابل فهم‌اند.

ای گُشنمه نه خَسَمه (ey-gosneme-ne-xaseme): اگر گرسنه هستم، ولی خسته نیستم. کسی که چیزی ندارد، می‌گوید اگر چیزی ندارم، ولی فکر از دست دادن آن هم نیستم. کنایه از افراد بااراده است.

ای نمیرم خُو نه پیرم (ey-nemirom-xo-ne-pirom): اگر از دنیا نروم، پیر که نیستم. این مثل در پاسخ به کسی است که ادعا

دلم خینه [خون] دِسِت (delom-xine-deset): دلم از دست تو خون شده است. دل خون شدن، کنایه از ناراحتی است که معادل آن در ادبیات فارسی، خون دل خوردن است. وقتی پدر یا مادری از دست فرزند خود اذیت و ناراحت می‌شود، به او می‌گویند: دلم خینه دِسِت یا دلم وت خینه. یا نمونه دیگر، دلم گل زدی؛ یعنی ناراحتم کرده‌ای.

او [آب] خَش [خوش] و بُتَش [گلو] دوَمِن نیره [پایین نمی‌رود] (ow-xaš-vo-boteš-domen-nire): آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود. کنایه از کسی که به شادی زندگی نمی‌کند و زندگی سخت و پرغمی دارد. او: آب، خَش: خوش، بُت: گلو، دوَمِن: پایین، نیره: نمی‌رود.

که [مخفف کاه] کانه [کهنه] دیم باد نده [دم باد نده، به دست باد مسپار] (ka-kaneh-dim-bad-nede): کاه کهنه را به دست باد نسپار، منظور از گذشته حرف نزن، دوباره بحث گذشته را تکرار نکن. در بین خانواده‌ها معمولاً بگومگوهای پیش می‌آید که تکرار آن، کینه‌ها را بیشتر می‌کند و این کنایه، بیانگر گذشت و برقراری آرامش است.

او زده که مُ گُرُخْتِمِه [فرار کرده‌ام]؟ (eu-zede-ke-mo-goroxteme): او زده است که من فرار کرده‌ام؟ گُرُخْتِمِه: فرار کرده‌ام (فرار کرده‌ام به تعبیری شانه‌خالی کردن از کاری است). آیا او مبارزه و تلاش کرده که مستحق همه چیز است و ما نکرده‌ایم؟ وقتی می‌خواهند یک هدیه، امتیاز و یا چیزی به یک نفر یا گروهی خاص بدهند، این کنایه را به کار می‌برند.

کنایه به لحاظ وضوح و خفا

در قدیم، کنایات را این‌گونه تقسیم می‌کردند: ایما، تلویح، رمز و تعریض که در اینجا هر کدام را با ذکر مصادیق بیان می‌کنیم.

۱-۵-۲. ایما

ایماء رایج‌ترین نوع کنایه است که در آن وسائط اندک است. در این کنایه، ربط بین مکنی^۱ به و مکنی^۲ عنه معلوم است. به‌عنوان مثال،

می‌کند آینده خوبی خواهم داشت، چنان‌که به او می‌گوید نتیجه نامطلوب آن را خواهم دید و به عبارتی دیگر، اگر زنده‌ایم، نتیجه کارت را هم خواهیم دید. در این کنایه، ربط بین لازم و ملزوم معلوم نیست و مخاطب با دشواری متوجه معنای مقصود می‌شود. بز گر [کچل] سرچشمه (boz-e-gere-sar-cesme): بز کچل دنبال آب چشمه می‌گردد. کنایه از کسی است که خود ارزش چندانی ندارد، ولی از روی تکبر به دنبال بهترین چیز است.

معنیت جَم و باقلت گل (manit-jam-o-baqelat-gol): حواست جمع است و بوته باقلایت هم به گل نشسته است. کنایه از شخصی است که حال‌وروزگار خوشی دارد و مدام از خود تعریف می‌کند و در مقابل، شخصی که اوضاع خوبی ندارد، بعد از شنیدن حرف‌های او به وی چنین می‌گوید: معنیت جَم و باقَلت گُل.

سی کور تلیت [غذای محلی ترکیبی از نان و دوغ است]. (Si-Kour-Telite): برای کور (نابینا) تلیت است. تلیت یکی از مهم‌ترین غذاهای بومی منطقه شبانکاره است که ترکیبی از آب، نمک، نان، دوغ و یا خورش است. در گذشته، اغلب مردم روستاهای این منطقه در فصل تابستان، به دلیل هوای گرم و نامطبوع، ناهار تلیت دوغ صرف می‌کردند. معمولاً وقتی برای یک فرد تبیل و کم‌توان، زمینه کار و شغل خوبی فراهم می‌شد، می‌گفتند سی [برای] کور [فرد نابینا] تلیت؛ یعنی خداوند یار ضعفا است و تلیت کنایه از برکت و روزی زیاد است.

که [مخفف کاه] نه مال خوت، که‌دون [کاهدان] که مال خوتِ (ka-ne-mal-xote-kadon-ke-mal-xote): کاه که مال خودت نیست، ولی کاهدان که مال خودت است. کنایه از افراد شکمویی است که سر سفره دیگران پرخوری می‌کنند و تا سیر نشدند، دست نمی‌کشند. می‌گویند حالا که مال خودمان نیست، بخوریم.

در کتاب بیان و معانی می‌خوانیم: «رخت‌برستن: سفرکردن و رفتن» (4).

آماده‌خَر [آماده‌خور] (omade-xar): آماده‌خور، کنایه از فرد تنبل و خانه‌نشین است که انتظار دارد همه چیز برای او مهیا کنند.

دِسِ دل‌واز [دست‌ودل‌باز] (des-del-vaz): دست‌ودل‌باز است. می‌گویند فلانی دِسِ دل‌واز، کنایه از فرد بخشنده و مهمان‌نواز است. باز بودن دست‌ودل، هر دو مکنی‌به و مهمان‌نواز بودن مکنی‌عنه است؛ زیرا یکی از لوازم بخشنده بودن، باز بودن دست است. یا مثلاً بگویند فلانی در خانه‌اش روی همه باز است. از خُدام: (از خدا خواستن) وقتی کسی می‌گوید می‌خواهم کاری انجام دهم که به سود شما باشد، در پاسخ می‌گوید: از خُدام، به نشانه رضایت است.

تلویح

تلویح، نقطه مقابل ایماء است. این نوع کنایه، به دلیل متعدد بودن ربط بین لازم و ملزوم، مقصود به‌سختی دریافت می‌شود. مثال: «کثیرالرماد» (4)، کنایه از بخشندگی است که با چندین واسطه می‌توان به مقصود آن پی برد. در گویش شبانکاره هم می‌توان به نمونه زیر اشاره کرد.

اُشتر [شتر] درَنگون [ظرف کوچکی که در آن به بچه شیرخوار دارو می‌دهند] (ostor-derangon): «کنایه است. در کل به معنی این است که نمی‌توان شتر را در درنگون، یعنی ظرف کوچکی که در آن به بچه شیرخوار دارو می‌دهند، جا داد» (5).

اما برخی‌ها می‌گویند کنایه از این است که در ظرف کوچکی، به شخص هیکل‌درشت و پراشتهایی غذا بدهند.

رمز

رمز، گونه‌ای از کنایه است که وسائط در آن خفی است و انتقال معنی از مکنی‌به به مکنی‌عنه دشوار است؛ مانند عریض‌الففا، دندان‌گرد، درازبالا که نمونه‌های آن در گویش شبانکاره هم وجود دارد. به طور مثال: لُقِ دراز به معنی نادان، سرگُت و سرپهن به

معنی احمق و کودن، قاشقِ نَشُشته (نَشُسته) در معنی آدم فضول که در کار دیگران دخالت می‌کند،

گُی چال (Goy-Čal): گاو چال، گاو نشانه‌دار (کسی که نشانه‌ای دارد و به واسطه آن نشانه، همه او را می‌شناسند).

تعریض

تعریض، گونه‌ای از کنایه است که در مفهوم تنبیه، تحقیر، نکوهش و یا سرزنش می‌باشد. «تعریض، کنایه خصوصی است که بین دو نفر ردوبدل می‌شود و معمولاً برای دیگران چندان آشکار نیست یا اساساً در نظر دیگران تعریض محسوب نمی‌شود. این نوع کنایه، جمله یا عبارتی است اخباری که مکنی‌عنه آن هشدار به کسی یا نکوهش و یا سخره‌کردن باشد، و از این رو مخاطب را آزرده می‌کند و در عرف می‌گویند فلانی به فلانی گوشه زد» (4).

در گویش محلی شبانکاره، به تعریض «کُچه» می‌گویند. مثلاً فلانی کُچه زد. در گفت‌وگوهای محاوره‌ای، داستان‌ها و قصه‌های عامیانه، از این نوع کنایه فراوان است. مثلاً به کسی که پرخوری می‌کند، می‌گویند: فلانی چی ری زونش نی ویسه = فلانی چیزی روی زبانش قرار نمی‌گیرد؛ یعنی از بس شکمو است که غذا را تندتند قورت می‌دهد.

زَوَن [زبان] (zown) = زبان، نی‌ویسه [نمی‌ایستد]: نمی‌ایستد. گاهی وقت، برای این که مخاطب را مورد خطاب و سرزنش قرار دهند، مدام از او ایراد می‌گیرند. تعریض در واقع نوعی خرده‌گرفتن و عیب‌گویی هم محسوب می‌شود. مثلاً به مخاطبی که ارزش چندانی ندارد، ولی به خودش می‌نازد و می‌تازد، می‌گویند: سیل سروشکلت کردیه یا سیل بر و لواست کردیه؟ که همه نوعی تمسخرکردن است، به قولی کوبیدن و تضعیف طرف مقابل است. یا در پاسخ به شخص بی‌سروپایی که لاف می‌زند و از خود تمجید و تحسین می‌کند، می‌گویند وُ سر شکلت معلوم. یا در پاسخ به کسی که لیاقت چیزی را ندارد، ولی می‌گوید صاحب جا و مقام

علم کنایه به طور مستقیم و غیرمستقیم، دست‌مایه ادب شفاهی بوده است. با توجه به این که عبارات شیرین کنایی، زابیده احساس، اندیشه و عقاید مردم هر سرزمینی است، به دلیل شرایط فرهنگی و تغییر سبک زندگی، احتمال می‌رود دستخوش فراموشی گردند؛ بنابراین ثبت و ضبط این میراث ادبی و ماندگار می‌تواند نقش به‌سزایی در ترویج فرهنگ بومی منطقه داشته باشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Iran, with its several-thousand-year civilizational depth and striking ecological diversity, has long sustained a remarkable plurality of languages, dialects, and local speech forms, each of which functions not merely as a means of communication but also as a repository of collective memory, cultural continuity, and symbolic identity. Within this broad linguistic mosaic, regional dialects preserve inherited ways of seeing the world and encode everyday patterns of social relation, value judgment, humor, and emotional expression. Yet many of these dialects are now exposed to serious erosion under the pressures of modernization, migration, educational homogenization, mass media, and the growing prestige of standard language forms. The Shabankareh dialect, spoken in the Shabankareh region of Bushehr Province in southwestern Iran, constitutes one of these endangered local speech traditions

می‌شوم و یا به فلان چیز دست پیدا می‌کنم، می‌گویند بُتْ نگیره (گلویت را نگیرد).

نتیجه‌گیری

کنایه به‌عنوان شاخه‌ای از زبان و گویش هر منطقه، نقش به‌سزایی در برقراری ارتباطات و پیوند اجتماعی مردم با یکدیگر ایفا می‌کند. به همین دلیل، نقش و جایگاه این شاخه از زبان عامه را به‌عنوان یک پدیده علمی تأثیرگذار در هویت ملی نمی‌توان نادیده گرفت. طی بررسی‌های به‌عمل‌آمده، تنوع کنایه به لحاظ مکنی^۱، به مکنی^۲ عنه و انتقال مقصود و از نظر وضوح و خفا، در گویش مردم منطقه شبانکاره چشمگیر است. از دیگر نتایج این پژوهش، ضمن تدبر در آثار مهم کلاسیک نظم و نثر بزرگان ادبی، پی می‌بریم که and belongs to the northern dialectal zone of the province alongside Dashtestani, Ganavehi, and Liravi (1). Historical and geographical studies of the region show that Shabankareh has preserved a distinctive cultural profile shaped by tribal memory, agrarian life, and regional continuity within the broader Dashtestan area (6-10). One of the most vivid and aesthetically powerful components of this dialect is its extensive use of kināyah, or indirect figurative expression, a rhetorical form that allows speakers to communicate meaning obliquely, vividly, and often memorably. In everyday speech, wedding songs, local verse, folk narratives, and oral exchanges, Shabankareh speakers employ ironic and allusive expressions not as ornamental extras but as integral elements of communicative style, social evaluation, and verbal creativity. Because such expressions are embedded deeply in oral culture rather than institutional writing, they are especially

vulnerable to disappearance when older generations pass away and younger speakers lose fluency in local forms. For this reason, documenting the rhetoric of kināyah in the Shabankareh dialect is not only a literary exercise but also a cultural and linguistic necessity tied to safeguarding intangible heritage and recovering a localized poetics of speech before it is lost.

From the perspective of classical Persian rhetoric, kināyah occupies a major place within the science of bayān and is conventionally treated as a mode of expression in which a phrase conveys an intended meaning through one of the implications or necessary associations of its apparent meaning rather than through direct statement (4, 11). Traditional rhetorical authorities describe kināyah as speech possessing both a proximate and a remote sense, where the literal expression remains formally possible yet the intended meaning is accessed through implication and contextual association rather than explicit denotation (4). The conceptual foundations of this rhetorical device are closely related to broader Persian discussions of imagery, figurative language, indirection, and the aesthetic pleasure produced by layered meaning (3). Lexicographical and phraseological works also demonstrate that Persian vernacular culture has long depended on idioms, proverbs, and figurative speech as condensed forms of social experience and moral commentary (12-14). Studies of proverbs and folk discourse further show that indirect

language is often favored because it softens admonition, intensifies satire, enriches verbal wit, and transforms ordinary observations into culturally memorable statements (2, 15, 16). In folk literature specifically, figurative speech often emerges from collective life rather than elite authorship, and its durability depends on frequent repetition in socially meaningful contexts such as family interactions, village gatherings, occupational routines, and oral storytelling (5, 17). The Shabankareh case is therefore especially significant, because the dialect retains a living intersection between classical rhetorical categories and oral vernacular practice. What rhetorical manuals theorize in abstract terms appears here in highly localized, socially grounded expressions whose imagery is drawn from livestock, agriculture, domestic space, bodily features, hunger, scarcity, hospitality, kinship tensions, and communal reputation. Such material demonstrates that kināyah is not only a literary device found in written poetry but also a practical, embodied, and culturally situated form of expression woven into everyday life. The present study thus approaches Shabankareh figurative language as both rhetoric and ethnolinguistic evidence, asking how local kināyāt can be classified according to traditional categories while also revealing the worldview of the community that produced them.

Methodologically, the study relies on a combined field-based and library-based approach in order to capture both the lived use

of local expressions and the theoretical tools needed to interpret them. The field component involved collecting idiomatic and figurative expressions from middle-aged and elderly native speakers in the Shabankareh region through interview-based inquiry, observation, and conversational elicitation. This strategy was necessary because many of the expressions under investigation survive primarily in oral circulation and are unevenly distributed across generations. As in many studies of dialect and oral tradition, older speakers preserve lexical and figurative forms that are receding from the speech of younger cohorts, especially in communities increasingly exposed to urban migration and digital communication. The library component complemented this material by drawing on works in Persian rhetoric, dictionaries of idioms, folklore studies, regional dialect research, and geographical-historical sources related to Bushehr and Dashtestan (1, 3-6, 11, 12, 18). Works on the Dashtestani and Shabankareh dialects were particularly useful in situating the speech material within a broader regional linguistic ecology (1, 18). The collected expressions were then grouped thematically and analyzed rhetorically according to two major axes derived from traditional bayān: first, classification by the relation between the explicit expression and the intended referent, such as kināyah of the described object, kināyah of attribute, and kināyah of action; and second, classification by degree of clarity or concealment, including

more accessible and more remote forms, often discussed under headings such as imā, talwīḥ, رمز, and ta' rīz (4, 11). This dual framework allowed the study not only to record expressions as lexical items but also to explain how they function semantically, pragmatically, and aesthetically. In this sense, the research does not treat local expressions as random curiosities; rather, it reads them as structured instances of figurative discourse whose internal logic can be described through established rhetorical concepts while remaining sensitive to regional usage and oral context.

The findings indicate that Shabankareh folk speech possesses a rich and diverse repertoire of kināyah whose forms correspond closely to classical rhetorical categories while also reflecting distinctly local semantic fields. A first set of examples may be described as kināyah of the referent or named object, where an attributed expression points toward a person or type of person. Expressions designating bodily features or visible traits may function as judgments about character, intelligence, generosity, poverty, greed, or danger. Thus, figurative descriptions of a person as broad-headed, lean-bodied, miserly-bellied, or snake-like under the threshing floor encode social assessments through vivid, concrete imagery rooted in village life and familiar experience. A second group consists of kināyah of attribute, in which one quality implies another, as when

references to looseness, excessive height, or awkward bodily extension imply ignorance, vulgarity, or lack of refinement. A third and especially productive group includes kināyah built on verbal action, in which everyday actions such as “throwing the heart backward,” “gathering oneself,” “giving a muttered complaint,” or “stirring the fire from below” indicate procrastination, shame, subdued grievance, or the intensification of conflict. Here, as in many Persian idiomatic systems, the semantic force of the expression lies in the transfer from a concrete embodied action to an inferred psychological or social state (4, 12). The study further shows that many Shabankareh expressions can be divided into proximate and remote kināyah. In proximate cases, the path from literal image to intended meaning is relatively direct, such as waiting expressed through the image of “eyes on the road,” or childlessness expressed through the extinguished hearth. In remote cases, however, interpretation depends on familiarity with shared local assumptions, food culture, kinship rhetoric, or moral irony. Expressions involving stale straw, buttermilk-based dishes, blind recipients of bounty, or goats seeking the spring may appear opaque to outsiders and even to younger insiders unless they know the cultural frame in which the idiom developed. This demonstrates that kināyah in the Shabankareh dialect is not merely linguistic ornamentation; it is a culturally indexed semiotic system whose meanings depend on shared memory and communal pragmatics.

The analytical classification of these expressions according to degrees of explicitness also reveals how Shabankareh speakers exploit indirection for multiple communicative purposes, including praise, blame, warning, ridicule, social correction, and emotional intensification. In relatively transparent forms corresponding to imā, the required inferential steps are few, and the intended meaning is quickly grasped. Expressions equivalent to “open-handed,” “ready-eater,” or phrases signaling willing acceptance preserve a direct bridge between surface image and implied trait, typically generosity, laziness, or consent (4). In talwīḥ-like cases, by contrast, the intended meaning becomes accessible only through several layers of association, as in expressions implying that something vastly disproportionate cannot fit within a tiny vessel; the rhetorical effect here emerges from compressed hyperbolic impossibility and social commentary (5). Forms closer to رمز depend on especially dense cultural coding and often label people through image clusters that require local familiarity to decode. Finally, ta' rīz appears as one of the most socially active modes in the corpus, because it enables speakers to reproach, mock, or humble someone indirectly. Folk exchanges aimed at greedy eaters, self-important boasters, socially unworthy claimants, or intrusive meddlers show how kināyah can function as a mechanism of informal regulation within

community life. Rather than confront directly, the speaker deploys an indirect expression that preserves performative sharpness while embedding criticism in culturally sanctioned verbal artistry. This aligns with the broader role of idiom and proverb in Persianate speech culture, where figurative expression often condenses collective norms and moral judgments more effectively than literal statement (2, 15, 17). The Shabankareh material also suggests that oral aesthetics and communal ethics are inseparable: many expressions are memorable precisely because they unite rhythm, sound pattern, image, humor, and social evaluation. In this respect, the dialect preserves an indigenous rhetorical intelligence that deserves attention not only from literary scholars but also from linguists, anthropologists, and researchers of intangible heritage. The data confirm that local speech communities do not merely inherit formal rhetorical categories from learned tradition; they actively recreate them in the texture of daily life.

In conclusion, the study shows that the kināyah repertoire of the Shabankareh dialect constitutes a highly valuable component of regional folk literature and an important source for understanding the interaction of rhetoric, oral tradition, and cultural identity. The collected expressions demonstrate considerable diversity in structure, semantic reach, and communicative function, and they confirm that indirect figurative speech remains one of the most aesthetically compelling and

socially effective features of the dialect. At the same time, the material makes clear that many of these expressions are endangered because the cultural conditions that sustained them are rapidly changing. Shifts in lifestyle, education, mobility, media consumption, and intergenerational language transmission have weakened the everyday contexts in which such forms were once learned naturally. Recording, classifying, and interpreting these expressions is therefore an urgent scholarly task. The preservation of Shabankareh kināyāt can contribute to dialect documentation, enrich the study of Persian rhetoric beyond canonical written texts, and help sustain a locally grounded cultural memory that still survives in the speech of older generations. What emerges from this investigation is not simply a list of idioms, but a portrait of a community thinking through metaphor, judgment, allusion, and verbal delicacy. By preserving these expressions before they disappear, scholarship can help protect a durable part of Iran's oral literary heritage and make available to future research a subtle archive of lived language, collective imagination, and vernacular art.

References

1. Hajiani F, Rostami D. A Linguistic Study of the Shabankareh Dialect: Dehesh Publications; 2013.
2. Salahshour S. The Best Iranian Proverbs: Arvand Publications; 1998.
3. Shafiei Kadkani MR. Imagery in Persian Poetry. Tehran: Agah Publications; 1993.
4. Shamisa S. Bayan and Ma'ani. Tehran: Ferdows Publications; 1995.

5. Rezaei A. Folk Literature of Bushehr Province: Shorou Publications; 2002.
6. Asadpour H. History of Shabankareh: Persian Gulf University; 2014.
7. Ghasemi H. Historical Geography of Dashtestan: Mooud Islam Publications; 2010.
8. Ramezani A. Genealogy and Historical Geography of the Shabankareh Tribe: Sahifeh Kherad Publications; 2015.
9. Shahriari M. Abpakhsh, the Green Jewel of Dashtestan: Mooud Islam Publications; 2009.
10. Lorimer JG, Nabavi SH. Gazetteer of the Persian Gulf. Shiraz: Navid Publications; 2000.
11. Shamisa S. Bayan and Ma'ani. 8 ed. Tehran: Ferdows Publications; 2004.
12. Sarvat M. Dictionary of Idioms: Sokhan Publications; 1996.
13. Moein M. Persian Dictionary. Tehran: Amir Kabir Publications; 1992.
14. Amid H. Amid Persian Dictionary: Amir Kabir Publications; 1981.
15. Shokurzadeh E. Ten Thousand Persian Proverbs: Astan Quds Razavi Printing and Publishing Institute; 1993.
16. Eslami Nodoushan MA. Writings Without Destiny: Arman Publications; 1996.
17. Zolfaghari H. General Persian: Cheshmeh Publications; 2013.
18. Borazjani T. A Survey of the Dashtestan Dialect: Rahgosha Publications; 2003.